

تأملاتی کوتاه در پزشکی نامه قانون بنیان شیرازی نماد روش تحقیق تاریخ طب اسلامی

دکتر سیدحسین رضوی برقی*

چکیده

قطب‌الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی (۶۳۴ - ۷۱۰ هـ) از آخرین حلقه‌های دانشمندان جامع‌الاطراف برجسته هم‌چون فخرالدین رازی است. کارنامه‌ای ارزشمند برای پسینیان در زمینه طب، نجوم، فلسفه، اخلاق و ادبیات داشته است. از نگاه پژوهشگران غربی تاریخ طب آثارش از نوآوری و ارائه سخن تازه تهی است؛ اما شیوه تحقیق او در تحفه سعادی به تعبیر امروزیان دانشورانه و البته پیشگام پیمودن فهم و تفهیم نص یک پزشکی نامه در تمدن اسلامی است. به باور نگارنده این سطور و طبق داده‌های تاکنون دانسته شده، چنین رویه‌ای پیش از آن پیشینه نداشته است. این مقاله با نیم‌نگاهی به شرح کلیات قانون فی الطب تدوین شده که از نمادهای شروح پزشکی نامه مشهور ابن سینا شمرده می‌شود.

کلیدواژه: تحفه سعادی، قطب‌الدین شیرازی، بوعلی، قانون فی الطب، شروح قانون.

*. پژوهشگر تاریخ پزشکی ایران و اسلام. (Me@h-razawi.com)

مقدمه

از نخستین روزهای مطالعات، پژوهش‌ها و نوشته‌هایی که دربارهٔ پزشکی ورزشی‌های قطب‌الدین شیرازی داشته‌ام، به روشنی دریافته‌ام هم‌چون مقتدای علمی‌اش در طب یعنی ابن‌سینا برایم نیک‌پی و خوش‌شگون و نیز با برکت‌های فراوانی همگانی برای دیگر علاقمندان همراه بوده است. از جمله تحقیقات دکتر نجفقلی حبیبی که تاکنون شامل انتشار تصحیح‌های شرح کلیات قانون فخر رازی و مجلد اول قانون فی الطب بوده که مجلد دوم هم در مسیر چاپ و نشر است و نیز مجلد نخست تحفه سعیدیه که در دست اقدام است، از دستاوردهای غیرمستقیم آن بوده است. در این طریق نویافته‌های علمی و سرنخ‌هایی راهگشا هم نصیب شده است. گفتنی است نخستین مشوقم در این روند دکتر نصرالله پورجوادی، زان پس دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی و شادروان کاظم برگ‌نیسی بوده‌اند. هم به میانجی و دلگرمی نصرالله و رضا پورجوادی پدر - پسر بود به آغاز پژوهش این کتاب علاقه‌مند شدم. دانستم پیش از ۱۳۸۸ش دو نشست علمی در برلین و تل‌آویو برای واکاوی تحفه سعیدیه برگزار شده است. نگارندهٔ این سطور به جز سخنرانی در همایش ۱۳۸۵ش، پیش از این در همین موضوع مقاله‌ای با عنوان «قطب طب تاریخ علم اسلام و ایران» در نشریهٔ آینه پژوهش، شمارهٔ ۱۶۰، پاییز ۱۳۹۵ش منتشر و همان‌جا به خاطراتی نیز اشاره کرده است. طی سال‌های اخیر به گوشه‌هایی از زوایای شخصیت و کتاب پدرش و ارزشمندی‌های تحفه سعیدیه دست یافته‌ام که در نوشتار کنونی بدان پرداخته می‌شود. چنان‌که یاد خواهد شد؛ البته شیرازی بخش تشریح را تفسیر نکرده است. بر سر هم شاید

بتوان پزشکی تمدن اسلامی خاورمیانه قرن هفتم هجری را سدهٔ شروع قانون سینانویسی نامید؛ زیرا بیشترین شمارگان شارحان و خلق آثار برجسته در این زمینه در همین دوره بوده است. دست کم می‌توان از بررسی تاریخ قلمرو ایران و ممالک همجوار استنباط کرد در فضای پسا فروپاشی جهانگشایان به سبب گسسته شدن پیوندهای پیشین زمینه‌ها و رقابت‌هایی نو آغاز می‌شود که برآیندش آفرینش نوارزش‌هاست. در بستر ادبیات برآمدن سعدی و مولانا پساایلغار مغول و حافظ شیرازی پساچنگیزیان - پیشاتیموریان از جمله شواهد این نگره است.

بررسی تاریخ جوامع دور از بحران‌های عظیم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی هم‌چون سوییس و ژاپن نشان می‌دهد، شاید به همین سبب از برون‌داد نخبه‌ها و نوآوران رشته‌های مختلف ناتوان مانده بوده‌اند که نظم و قانون آهنین ممالکشان راه نواندیشی بنیادین، دگراندیشی و منطقاً امکان پیدایش شاهکارهای جهانی را فرو بسته است. دور نیست بتوان گفت برآمدن بودا در هند و کنفوسیوس در روزگار هرج و مرج در هند و چین گواهی دیگر باشد. نیز در حجاز عصر جاهلی پیامبر اسلام (ص) ظهور کرد. زان پس که قوانین اسلامی بر آن سرزمین گسترده شد، طی چهارده قرن تا این زمان نشانی از برآمدن یک دانشمند بومی یا اندیشمند جهانی و حتی یک شاعر درجه اول دست کم در قلمرو تمدن اسلامی در مرزهای سیاسی عربستان سعودی امروزی یافته نمی‌شود.

از سوی دیگر به باورم در روزگار جوانی و کمال‌یابی تمدن‌ها برجستگان شاهکارنویس پدید می‌آید؛ چندان که در قرون سوم و چهارم هجری در ایران رازی، ابوریحان و ابن سینا در زمینه طب و داروشناسی برآمدند. زان پس در روزگار میانسالی تمدنی اساساً جز به تلخیص، فرهنگ‌نویسی، شرح و تفسیر واکاوانه همان متون پرداخته نمی‌شود. منطقی است چون جامعه، قوهٔ آفرینش آثار عظیم را از دست داده است؛ اما با این همه شاید نخبگان علمی چون نمی‌خواهند اندوخته نیاکان خویش را از دست دهند، کمابیش در تلاشند به هر روشی این میراث را حفظ کنند، چیزی مشابه همان پدیدهٔ قرن هفتم اتفاق افتاده است.

سرانجام روزگار سالخوردگی و مرگ تمدنی است که ایام رونویسی و برداشت پردازی‌های تماماً اقتباس‌بنیان یا سرقت‌های علمی آشکار و نهان است که از قرن یازدهم در ایران شروع شد و تا پی‌افکنی دارالفنون ادامه یافت که سرآغاز زمانی رسمی وابستگی علمی ایران به غرب است. البته شاید ناگزیرانه بود؛ زیرا داده‌های دانشمندان و نویسندگان درون کشوری پاسخگوی نیازهای اجتماع نبود. دوره‌ای که تا امروز ادامه یافته و طی آن قوه فهم و تفهیم آثار درجه اول قدما حتی تا نمونه‌های سست‌بنیان قاجاری برای بیشتر مردمان ناممکن شده است؛ گرچه مدعیان پژوهشگر نمای نا حاضر به اعتراف ناتوانی‌های علمی خویش در این زمینه اندک نیستند.

شاید بتوان اوج شکوفایی یک تمدن را به نقطه تأسیس یک سلسله پادشاهی کهن تشبیه کرد که معمولاً بنیان‌گذارش در آغاز توانسته قدرتمندانه با نیروی خودجوش و به تعبیر امروزی‌اش کاریزماتیکش پایه‌های حکومت مقتدری را پی‌ریزی کند. در توالی سلسله حاکمانش، پیشینه‌اش یک یا دو شاه در میانه همین سلسله در اوج جای دارند؛ اما سرانجام آن‌چه باقی می‌ماند سیر انحطاطی شتابان به درجات متفاوت تا فروپاشی است. نمونه‌های این پدیده در تاریخ امویان و عباسیان و نیز در ایران در حکومت‌های مختلف پس از اسلام و به‌ویژه در ایران در سده‌های اخیر به دست‌دادنی است.

در تاریخ پزشکی ایران نیز به باورم این اصل جاری است. از جمله در روند ترجمه نیز ظهور هم‌تراز حنین بن اسحاق و مکتبش در قرن سوم دیگر باره تا این زمان در شرق و غرب قلمرو اسلامی عرب زبان و ناعرب زبان تکرار نشد. طی دوازده قرن گذشته دیگران ریزه‌خواران سفره علمی اینان بوده‌اند. در طب بالینی هم پس از برآمدن رازی و چند پزشکی‌نامه‌نویس دیگر هم‌چون اهوازی و ترنجی افول علمی آغاز شد. آخرین شاه‌پزشکی‌نامه مطرح شونده در سطح جهانی این قلمرو طی ده قرن گذشته *القانون فی الطب* است. با این توضیح که پورسینانگاشت عصاره بهینه‌ترین آثار طبی پیش از خود اوست که لزوماً همواره مشتمل بر نگره‌های نظریه‌پردازانه بالینی و روش‌های عملی و حاصل

کارورزی‌های بیمارستانی و کاربردی پورسینا نیست که قبل از او جایی یاد نشده باشد. راست این است که نمی‌توان به آن نام مکتب متمایز طبی کاربردی داد؛ قانون بوعلی هنرش برافراشتن داربست‌واره‌ای از جنس منطق ارسطویی است که دارای دسته‌بندی و نظم هندسی آموزشی‌پذیر درونی و با چرخش به سمت نظریه‌های جالینوسی بنیان است. پس پساپورسینا پزشکی نامه‌نویسان به جز چند استثناء هم چون ابوالقاسم زهراوی در بخش سی‌ام التصریف، فخرالدین رازی، بهاءالدوله رازی و عمادالدین محمود شیرازی در نوسانی کمینه تا بیشینه کارشان معطوف به ارائه مغزه‌هایی یکسان، ولی شاید ظاهراً مختلف‌نما و البته در سده‌های اخیر اغلب مضمّن‌آور و ملال‌آور از تکرار مکررات داده‌های پیشین شد؛ بی‌آنکه نواندیشی‌ها و تجربه‌های درون‌جوش خویش را عرضه کرده باشند. راست آن است به جز چند تن انگشت‌شمار کمابیش همگی خواسته و ناخواسته نتوانسته‌اند از زیر سایه و سیطره ابن‌سینا رها شوند؛ زیرا اگر منتقدش شدند، باز هم نقد عمر در نقادی و ردیه‌نویسی‌اش نهادند. پدیده‌ای که در اندرونش ایستایی علمی نهفته داشت. با این سخن این بخش را پایان می‌دهم که سال‌های تألیف شاهکار طبی بوعلی در ربع اول قرن پنجم که آغاز سده پایان شکوفایی است بنا به دو زاویه نگرش می‌تواند در تاریخ طب اسلامی - ایرانی - عربی آغاز انحطاط، پایان شکوفایی یا اوج نقطه مرگ علمی این رشته تصور شود.

الف. زمانه:

پساحمله مغول اما هنوز آثار روزگار شکوفایی تمدنی پیشامغول دست کم از طریق پدر شیرازی و شاگردی فخرالدین رازی در این خاندان بر جای مانده بوده است، اما همه عمر در فضای مغول‌تباران زیستن قطب‌الدین شیرازی سایه‌روشن‌های انحطاط را در شیوه نگارش و تدوین نوشته‌هایش بر جای گذاشته است. به جز برخی اجزای مقدمه‌های متون علمی فارسی و عربی در بیشتر پزشکی‌نامه‌های قرن هفتمی و به تقریب پس از آن قلمرو ایران نثر زنده، جذاب، شیوا و دلنشینی یافته شدنی نیست؛ اما از سوی دیگر چون این دانشمند در زمانه پیشایورش تیمور می‌زیسته و چنان‌که نوشته‌های او گواه آن است، شدت

انحطاط به اندازه پایان قرن هشتم و اوایل قرن نهم به بعد نبوده است. هم‌چنین منطقی‌تر زیستن در فضای پیشارنسانس اروپا که دست کم هنوز امواج آن به ایران نرسیده بوده، سبب شده حس هویت‌دارندگی ملی و فلسفی و دینی در پس چینش واژه‌های کتاب‌هایش یافته‌شدنی باشد.

ب. مکان:

پیشینه‌خاندانش کازرونی‌تبار است بوده که از قرن هفتم به بعد رد پای دانشمندان منتسب به این سامان در متون فارسی و عربی گزارش شده است. هم‌چنین شیرازی‌زادی - شیرازی‌زیستی قطب‌الدین و پدرش از جمله اسباب تأثیرگذار بر ذهن و زبان صاحب *تحفه سعديه* شده است. از سرزمین فارس در فاصله کمتر از یکصد سال دو نماد از چهار رکن از شیرازه ارکان ادبیات فارسی و به‌ویژه از خاک‌جای شیراز برآمده بوده‌اند. با آنکه قطب هم‌چون سعدی و حافظ شیراز جان‌سپارنده - شیرازخاکسپارنشونده نبوده، اما روح لطیف و طنزپردازش از این شهر اثر پذیرفته است. سفرهای علمی‌اش به قزوین، زنجان، تبریز، خراسان، بغداد، روم و زان پس شام او را در شمار اندک فلاسفه و اطباء جهانگردواره جای داده است، تا هم‌چون خواجه نصیرالدین طوسی نباشد. اینکه حس گورستان‌زدگی از آن حس شود. سرانجام مراغه کوچ - میرا شد تا فضای مغولی - مسیحی آنجا هم در ذهن و جانش نقش بندد: «ثم سافرت إلى بلاد خراسان و منها إلى بلاد عراق العجم ثم إلى عراق العرب بغداد و نواحیه و منه إلى بلاد الروم».

ج. خاندان و تبار:

تأثیر بستر خانوادگی به ویژه شخصیت علمی و رفتاری پدر قطب‌الدین بر شکوفایی دانشورانه او سخت آشکار است که البته خودش به برجستگی دانش و کارورزی خاندانش اشاره کرده که بقراط زمان و جالینوس دوران بوده‌اند: «كنت من أهل بیت مشهورین بهذه الصناعة - و إن كان لهم أشرف من هذه الصناعة - لكونهم موفقین فی العلاج و إصلاح

المزاج بأنفاس عیسویة و ایدی موسویة... و کان بإجماع أقرانه - تغمده الله بغفرانه و اسکنه
أعلى غرف جناه - بقراط زمانه و جالینوس أوانه».

بنابراین به الگوی مکتب فکری سعدی شیرازی که تربیت بدسرسشت و ناصیلزاده
بیهوده است، باور داشته است. پدیده‌ای که شوربختانه دهه‌هاست در ایران به ویژه پس از
رسوخ اندیشه‌ای غربی و نیز چپ‌گرایانه اصل اصالت خانوادگی به بوته فراموشی سپرده
شده است. انحطاطی که با روندی همواره رو به زوال همه‌سویه علمی، اخلاقی، اجتماعی و
اقتصادی و به ویژه نابودی محیط زیست به تقریب یک قرن گذشته به این سو پسارواج
آموزش پرورش و تأسیس دانشگاه در ایران جاری بوده مؤید نظریه گلستان، بوستان آفرین
و بی‌تأثیری تلاش و هزینه‌ها و صرف وقت در راه تعلیم و تربیت است که گرگ‌زاده،
عاقبت گرگ شود؛ گرچه با آدمی بزرگ شود. به باورم برآمدن عالمانی هم‌چون
قطب‌الدین شیرازی و پدر و عمویش لزوماً برآیند خاندانی اصیل، خردمند، هوشمند و
خویشتن‌دار بوده که به همین سبب شمارگان این گونه کسان در طول تاریخ علم ایران
اندک بوده است. بر سر هم هم‌چون منصور بن احمد شیرازی همشهری سده هشتمی
خراسانی تبارش صاحب تشریح بدن انسان از آخرین نسل خانواده‌های دانشور و فرزانه عالم
- تصوف‌گرای پیشانحطاط پسامغول است که همزمان برآمده از خاندانی پزشک‌پیشه بوده
که تهذیب نفس درونی داشته و مؤید به عنایت ربانی شده است. این همه مؤید نظریه قدماء
درباره لزوم اصالت خانوادگی است که جای جای در شاهنامه فردوسی به چشم می‌خورد،
از جمله:

چون اندر تبارش بزرگی نبود

نیارست نام بزرگان شنود

پادشاهان ساسانی نیز بر این اصل سخت پای فشرده بودند. هم به این سبب آموختن علم
و الفبا ویژه طبقات خاصی بوده است؛ زیرا دریافته بوده‌اند آموزش‌گیری طبقات فرودست
اجتماع که از ادب و تربیت و تبار پاک‌سرشت محروم بوده‌اند، تیغ نهادن در کف زندگی

مست است. که طی چند دهه گذشته کمابیش همه‌روزه شاهد اوباشگری‌ها و خونریزی‌ها ولو به نام اسلام و مسلمانی در اقطار جهان خاصه کشورهای اسلامی هستیم؛ زیرا تاریخ حتی پیش‌اسلام در ایران اثبات کرده، بسیاری عالم‌نمایان به ویژه در قلمرو باورهای آسمانی - ایمانی به تعبیر عیسا مسیح جز گرگانی جز میش‌پوش بیش نبوده‌اند. همانانی که چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند و البته خود سیم و غله اندوزند. خوشبختانه بخشندگی‌ها و مهربانی‌های یادشونده ذیل سوانح عمر قطب‌الدین شیرازی ولو نسبت به مسیحیان و یهودیان اثبات می‌کند از شمار کسانی نبوده که به تبعیت همشهری‌اش حافظ شیرازی گرفتار ملال روح علمایی شده باشد که برآیند علم بی‌عمل است.

۵. زندگی:

یکی از مختصات شیرازی همانا روشن‌بودگی جزئیات سالشمار تولد، تحصیلات، استادان، شاگردان و مرگ به ویژه بیشتر به لطف یادکرد خودش جزئیات در مقدمه تحفه سعدیه و بنابراین تحقق ماهیتش اثبات شده که زمانه و مکان و شخصیت پدر، مرشدان و مریدانش کاملاً مشخص است. پدیده‌ای که درباره برخی هم چون حکیم میسری صاحب دانشنامه پزشکی، موفق‌الدین علی هروی صاحب الابنیه عن حقائق الادویه، ابوروح زرین‌دست صاحب نورالعیون، ابوالمحاسن صاحب الکافی فی الکحل و شماری دیگر اطباء اتفاق افتاده که همانا مشتبه نشدن بیشتر آثار اوست؛ چندان که چند پزشکی‌نامه دیگر پزشکان اشتباهاً به ابن‌سینا منسوب شده است. اما کمتر پیش آمده نوشتاری از او به نام دیگران یا دیگران به نام او ثبت شود. اگر هم چنین باشد اثبات یا نفی انتساب آن بدو دشوار نیست.

هـ. شخصیت علمی - تحقیقی:

بنا به یادکردش که استادش در طب پدرش بوده و در راه دانش‌اندوزی سختی فراوانی را بر خود هموار کرده و بساییدارنشینی‌ها داشته است. اینکه پزشکی‌نامه‌های مختصر طبی را

به خوبی ممارست کرده و حتی جملاتش را به خاطر سپرده است. نیز افزون بر درمان‌های متعارف بالینی زمانه‌اش به گواهی خودش در فاصله ۶۴۸ - ۶۵۸ هـ و پس از مرگ پدرش به عنوان چشم‌پزشک بیمارستان مظفری شیراز گماشته شده بوده است. پس هم‌چون رازی سده سومی - چهارمی پزشکی پیشه‌ای بالینی به شمار می‌رفته است. اینکه کوشیده به بلندی‌های طب عملی بر شود. اینکه نوشته سرمه بیداری به دیده کشیده و از بستر خواب‌سپاری دوری گزیده. اینکه پسری چهارده ساله بوده که در زمره پزشکان و چشم‌پزشکان بیمارستان مظفری شیرازش بداشته بوده‌اند و ده سال بر سر آن کار از عمر مایه گذاشته است. اینکه چونان یکی از آن پزشکان می‌بوده که جز برای ناگزیری درمانگری به خوانشگری نمی‌پرداخته است. خویشتن واداشته به دوردست‌ترین نهایات و فرازین‌ترین درجات برسد:

«شغفت فی ریعان الشباب و حدائة السن بتحصیلها و الإحاطة بجملها و تفصیلها. فاکتحت السهاد و تجنبت الرقاد إلى أن حفظت المختصرات المشهورة و تیقتها و شهدت المعالجات المتداولة و تحققتها و مارست كل ما يتعلق بالطب و الكحل من أعمال اليد كالفصد و السل و التشمير و لقط الظفرة و السبل إلى غیر ذلك إلا القدح. فإنه لا یحسن منا كل ذلك عند والدی الإمام الهمام ضیاء الدین مسعود بن المصلح الكازرونی و لما اشتهرت بالحدس الصائب و النظر الناقب فی تعديل العلاج و تبدیل المزاج رتبونی طیباً و كحلاً فی بیمارستان المظفری بشیراز بعد وفات والدی - رحمة الله - و أنا ابن أربع عشر سنة و بقیة علیه عشر سنین كأحد الأطباء الذین لا یتفرغون لمطالعة اللهم إلا لمعالجة و لا للنظر فی الدلیل اللهم إلا فی دلیل خابت نفسی أن أکتفی من تعلم هذه الصناعة مما إکتفی به المعاصرون و هو القدر الذی به یکتسبون و إلى العامة یتسوقون. بل کلفنی أن أبلغ فیها الغایة القصوی و الدرجة العلیا».

افزون بر آن طبیبی بوده که متون کلاسیک کهن و معاصر فراوانی را خوب و نقادانه خوانده است. کمابیش همواره مأخذ و دست‌کم نام صاحب سخن برداشت‌پذیرش را یاد کرده تا همسنگ ابوبکر رازی قرار گیرد و از بسا پزشکان به‌ویژه بوعلی متمایز شود. از سوی دیگر دست‌کم دوزبانه‌خوان، دوزبانه‌پژوه و دوزبانه‌نویس عربی و فارسی بوده است؛ البته بیشتر پزشکان مؤلف عرب‌زبان تاریخ طب که از خلال نوشته‌هایشان دریافته‌اند است از این نعمت محروم بوده‌اند. تسلط او بر ادبیات عرب و صناعات ادبی نیز سطحی نبوده؛ بلکه ژرف‌رسنده‌اش بوده؛ چندان که از عهده تألیف و شرح منابع درجه اول در این زمینه برآمده است. هم‌چنین هم‌چون رازی و پورسینا به حد وافر از منطق و فلسفه به‌ویژه فلسفه مشایی بهره‌مند بوده تا پزشکی‌نامه‌هایش در شمار بهینه‌ترین‌های زمانه‌اش جای گیرد. نجوم‌ورزی و نجوم‌دانی هم در حد تخصصی و تألیف آثاری در این زمینه به ابوریحان بیرونی همانندش کرده و کارنامه‌ای پر و پیمان‌تر از بسیاری از اطباء بزرگ به‌خصوص دو نماد برجسته‌اش رازی و ابن‌سینا بر جای نهاده است. انگیزه نیرومند پیگیرانه پژوهش‌های علمی‌اش نزدیک به سده سومی‌ها و چهارمی‌ها و دست‌کم فخرالدین رازی استاد پدرش است. پراکنده‌نویس، شلخته‌پژوه و پرتألیف نبودن در شاخه‌های مختلف طب از دیگر مختصات اوست؛ زیرا از قرن پنجم به بعد گاه احساس می‌شود لگام توسن قلم از دست نویسنده خارج شده و جملات تراش‌خورده، سنجیده و بخردانه نیست. کمتر حس می‌شود شیرازی در طیفی از سرخوشی تا سیاه‌مستی مسکرات یا مخدرات چیزی نوشته باشد. ذهن روشن، هوشمندی و تیزهوشی‌اش از پس نوشته‌هایش از جمله پزشکی‌نامه‌هایش هویدا است. بر سر هم به باورم توفیقش در روند آموزش‌گیری، آموزش‌دهی، نگارش و پژوهش برآیند اصل عنایت ربانی خاصه تهذیب نفس پدر و پسر بوده است. هم‌چون بسیاری بزرگان تاریخ علم شرق بر جای ماندن نامش نه به سبب فرزند، بلکه نوشته‌های ماندگارش بوده است؛ زیرا در بررسی کارنامه عالمان دریافته می‌شود به سبب ناشناخته‌ای

تعدد فرزندان و گاه داشتن پدری تراز اول یا پسری صالح و دانشمند سبب فرو کاسته شدن شهرت و جهانگیری آنها شده است.

و. رفتارهای انسانی:

نگارنده این سطور آنچه از خوانش نوشته‌های قطب شیرازی به‌ویژه تحفه سعديه طی چهارده سال گذشته عایدش شده، اینکه آرامش درون نادوزخی - نابرزخی از برآیند واژه‌هایش به دست‌دادنی است. اعتدال شخصیت یعنی میانه‌روی همه‌سویه‌اش از گزارش‌های دیگران یا کتاب‌هایش آشکار است. به تمسخر و دشنام‌دهی یا نقد کوبنده دیگران نمی‌پرداخته است. از سوی دیگر ستایشگر محض به خدارساننده و چشم و گوش بسته قدماء و معاصران نیز نبوده است. شاید برون‌رفتش از میانه‌پیمایی در بخش بخشیدن داشته‌های این جهانی‌اش در زندگی‌اش بوده که نمی‌توانسته با بخل‌ورزی از محنت دیگران بی‌غم باشد تا به تعبیر سعدي شایسته باشد که نامش آدمی نهاده شود. حرمت گذاشتن به زحمات بزرگان و قدماء از مزیت‌های اوست؛ گرچه گاه نایادکردی برخی بزرگان هم چون محمد بن زکریای رازی از سوی شیرازی شاید محصول زمانه اسماعیلی‌گرای بنیان نصیری‌رواج نیمه دوم قرن هفتم بوده باشد. به باورم آنچه طی هشت قرن گذشته در زمینه رازی‌ستیزی و سیناستایی بر ذهن بسیاری سیطره داشته، برآیند تلاش خواجه نصیر طوسی و هم‌اندیشانش بوده که به قول امروزیان سیستم‌تیزه شده و به دستاویزی حضورشان در دستگاه مغولان تقویت و تثبیت شده است.

ظرافت طبع شخصیت قطب شیرازی یادآور فخرالدین رازی است. یعنی سبک‌روح بوده است. به باورم در این زمینه از استاد طوسی تبارش بسی گام فراتر نهاده است. منش والای انسانی‌اش در رفتارهای عملی از جمله مهربانی، تسلی خاطر و بخشیدن ولو به یهودیان و مسیحیان چندان که سرانجام چندان تهیدست می‌شود که پسامرگ هزینه کفن و

دفنش به نفعه یکی از دوستان و البته به درخواست او پیش از مرگ بوده، مؤید این نگره باشد که البته در میان تاریخ اهل علم ایران گزارشی نادر است.

روح لطیف شاعرانه‌ای داشته که با همه غم غربت‌نمایی، اما سرزندگی و شادابی در خلال برخی ابیات برجای مانده به دست دادنی است که از نخستین خوانش خنکایش بر لوح دلم نقش بسته است:

یا ربّ این بنده بیچاره بی‌فایده عمر
هم‌چنان از کرمات برنگرفته‌ست امید
ور به زندان عقوبت بَریم روز شمار
دارم امّید که نومید نمانم جاوید
هر درختی ثمری دارد و هر کس هنری
من بیچاره بی‌مایه، تهیدست چو بید
لیک از مشرق الطاف الهی، چه عجب
که چو شب روز شود بر همه تابد خورشید^۱

ضیاءالدین مسعود بن مصلح کازرونی

پدر پزشک‌ورز، فلسفه‌پژوه و تصوف‌پیشه قطب‌الدین شیرازی ۶۴۸هـ در گذشته است. در مقدمه تحفه سعدیه از استادی پدرش در پزشکی آموزشی‌اش یاد کرده است. ضیاءالدین دست‌کم کتابی به نام کشف الاسرار الایمانیه فی هتک الاستار الحطامیه با موضوع نقد فرقه‌های دینی - فلسفی عرفانی تاریخ اسلام داشته که به تصریح مؤلف پایان جمادی الاولی ۶۴۷هـ تألیف آن تمام شده که سال پایانی عمر اوست. مخطوطه‌ای یکصد و هفتاد و دو

۱. مینوی، ۱۳۶۷، ص ۳۶۴-۳۶۳.

برگ شماری از آن را بازبینی کرده‌ام. اول بار مخطوطه‌اش در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران به تقریب سال ۱۳۸۵ش در روزگاری مدیریت شادروان عبدالحسین حائری دیدم. گزارش مرورگرانه آن را نوشتم. نثری بسیار زنده و جذاب داشت. چون به گواهی مؤلف شاگرد فخرالدین رازی بوده، هم چون او این ویژگی را به خوبی نشان داده است. به این قرینه که رازی متوفای ۶۰۶هـ بوده، پس پدر قطب شیرازی حدوداً زاده ۵۸۰هـ شده تا بتواند شاگردی او را انجام داده و به هنگام مرگ حدوداً هفتاد ساله بوده باشد. به همین قرینه در هرات یا فیروزکوه افغانستان شاگردی رازی را انجام داده است. منطقاً عطف به توکد قطب‌الدین شیرازی در سال ۶۳۴هـ باید پدرش در سنین پیری صاحب عیال و فرزند شده باشد، خاصه که برادر یا خواهری از قطب‌الدین نمی‌شناسیم.

در سبک‌شناسی بهار نوشته شده قطب‌الدین شیرازی برادرزاده سعدی شیرازی بوده است.^۱ اگر چنین باشد این دانشمند هم برادر سعدی است. باید کشف‌الاسرار فی هتک‌الاستار را با این کلیدشناسی خواند. اگر قطب عمویش را دیده باشد، پس در زمان خلق گلستان بیست و دو ساله بوده و هر دو در شیراز اقامت داشته‌اند؛ اما حکم قطعی صادر کردن در رابطه خویشاوندی سعدی و صاحب مدخل هنوز دشوار است. با این همه فضای ذهنی مؤلف با سعدی در آزاداندیشی و اعتقاد به مبانی اسلام و سنت مقارن است. هر چه باشد اعتدال وی دست کم در داوری درباره دینداری و دینداران از سعدی بیشتر است. فی‌المثل ملاحظه یعنی اسماعیلیه را با لعنت یاد نکرده است. اختصاراً نکاتی از متن کتاب یاد می‌شود:

۱. در مقدمه کتاب به وقت ستایش خداوند از اصطلاحات پزشکی کهن استفاده کرده است. روندی که تا سده‌های بعد از سوی بسیاری پزشکی‌نامه‌نویسان هم چون منصور شیرازی در تشریح بدن انسان و کفایه مجاهدیه نیز تقلید شده است؛

۲. هم‌چنین ستایش خلفای راشدین را با نثری ادیبانه چنین یاد کرده است:
 «ابابکر صدیق‌الذی کان لرسول الله نعم الرفیق و الصدیق.
 و عمر بن الخطاب الذی اتاه الله فی الدین فصل الخطاب.
 و عثمان بن عفان الذی کان مواظباً لتلاوة القرآن.
 و علی بن ابی طالب الذی الاقرار بفضله مطلوباً لكل طالب»؛

۳. از ممدوح سعدی شیرازی ابی‌بکر بن سعد با عنون فقیر الی الله و ناصر خلیفة الله یاد کرده که این زمان حدود نه سال پیش از سقوط بغداد به دست سپاه مغول بوده است. به وقت برشمردن امتیازات زمانه این پادشاه از شیراز کمابیش همان وصفی را به دست داده که چند سال بعد در مقدمه *گلستان* یاد شده که شاید الهام‌بخش سعدی و نیز در قرن بعدی از سوی حافظ شیرازی بوده است: «شیراز و الحالة هذه مدينة السلم و السلام... تزینت ایضاً و الحالة هذه بنضارة بهجتها و أنیق منظرها من أقسام الحظوظ العاجلة من الامن و الدعة و الرفق و السعة و تمیزت علی سائر البلدان بكونها مصدقة قول القائل من لم یر شیراز ما رأى الدنيا و ما رأى الناس و قول الآخر الدینا کلها بادية و حاضرته شیراز»؛

۴. گزارش‌های زنده تاریخی از خلال خوانش کتاب اندک نیست. از جمله از شماری گروه‌های دیندار کژاندیش یاد کرده که یادآور گروه‌های تندروی مسلمان‌نما هم‌چون داعش، القاعده و طالبان زمانه ماست. با این توضیح که وصف اعراب همان بیابان‌نشینان اقلیم عربی است که اولاً آیه قرآنی اعراب اشد کفراً و نفاقاً را به ذهن متبادر می‌کند و دیگری به سوی قرامطه اواخر قرن سوم سوق می‌دهد که به مکه تاخته بوده‌اند، حجرالاسود را ربودند. بسیاری مردمان را قتل عام کردند. اکراد نیز لزوماً به کردهای امروزی معطوف و محدود نیست؛ بلکه مقصود همان است که امروزه کوچندگان به شکل عام گفته می‌شود. به باورم تعریضی به مغول‌تباران است که به وقت تألیف حدود سی سال از تاخت و تاز آنها به ایران سپری شده بود. عطف به آنکه کتاب هم‌چون امروز در دسترس همگان نبوده و

ضمناً مغول تباران عربی ادبی را نیک نمی دانسته اند، مؤلف این گوشرد را به دست داده است. البته مرگ مؤلف حدود یکسال پس از تألیف، شاید تأیید کند که روزگار سالخوردگی منتهی به مرگ پدر قطب الدین بوده و دیگر اینکه روح قناعت پیشه اش که هراسی برای از دست دادن جان و مال خویش نداشته است: «و منهم من زعم أن غاية السعادات هلی الغلبة و الاستیلاء و القتل و السبی و الاسر و هذا مذهب الاعراب و الاکراد و کثیر من الحمقى و هولاء قنعوا أن یكونوا بمنزلة السباع و الاخسر»؛

۵. نوعی روح طنز و شیرینی لطیف در متن یافته شدنی است. از جمله تعبیر اصحاب الریش که اگر لغزش کاتب نباشد، نگارنده این سطور به یاد ندارد در متن کهن دیگری دیده باشد. یاد کرد زیرین یادآور غالیان و به تعبیر امروزی علی الله یهاست؛ اما پرسش این است چرا چنین وصفی را برای اینان به کار برده است: «و منهم اصحاب الریش. فانّ مذهبهم أن جبرئیل کان رسولا الی علی فخان فی أدا الرسالة قصداً و هولاء یسبون جبرئیل. قطعت السننهم».

یادآور می شود نسخه ای از مخطوطه را در نوروز ۱۳۹۱ ش نزد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی بردم. چند برگ چاپی نسخه خطی یاد شده را تا به تمامی با صدای بلند نخواندند از جای برنخاستند که نشانه شوق درونی شان بدان بود. زان پس یادآور شدند، متن را ارزشمندش یافته اند؛ چون درباره قلندریه مطالبی داشت که در دیگر منابع یاد نشده بود. در پژوهشی به همین نام که روندی چهل و سه ساله از سال ۱۳۴۳ ش که تاریخ انتشار ۱۳۸۶ ش داشته نیز در شمار مآخذشان نیاورده بودند.

کمال الدین بن مصلح کازرونی

برادر پدر قطب الدین شیرازی که به گواهی مقدمه تحفه سعیدی پزشک پیشه بوده و نزدش شرح قانون ابن سینا را خوانده است. شاید اشتمال بر نام مصلح بوده که برخی سعیدی

را از منسوبین قطب‌الدین شیرازی یاد کرده‌اند. نام صاحب مدخل را که شهرت مُطَبَّب داشته و به سال ۶۵۹هـ در گذشته، در مأخذی دیگر نیز یافته‌ام که همان‌جا زین‌الدین علی فرزند عزالدین مودود زرکوب شیرازی را شاگرد او دانسته که نزد کازرونی کلیات *قانون* و بخشی از *کامل‌الصناعه* را خوانده بوده است.^۱ چنان‌که پیش‌تر یاد شد، محمد تقی بهار در *سبک‌شناسی* نوشته قطب‌الدین شیرازی برادرزاده سعدی شیرازی است. اگر چنین باشد کمال‌الدین ابوالخیر و ضیاء‌الدین مسعود هم برادران سعدی شمرده می‌شوند؛ اما قطب شیرازی و پدرش از سعدی و نیز سعدی از این دو در نوشته‌هایشان یاد نکرده‌اند. به باورم اشتراک در شهرت شیرازی، تبار کازرونی و نام مصلح‌الدین سبب پیدایش این نگره هنوز اثبات نشده بوده است.

واکاوی مقدمه *تحفة‌السعدیه*

۱. منطقی است عطف به حجم چند هزار صفحه‌ای شرح کنونی مقدمه‌ای طولانی نیز داشته باشد؛ اما ارزشمندی‌اش صرفاً مطول بودنش نیست، بلکه گزارش‌دهی روند پژوهش است که میان پزشکی‌نام‌نویسان و از جمله شارحان *القانون فی الطب* به این دقت و ثبت ریزه‌کاری‌ها نیست، چندان‌که نص شاهکار طبیبی ابن‌سینا مقدمه‌ای کم از یک برگ‌شمار دارد. چنین است ذخیره *خوارزمشاهی* برجسته‌ترین و کهن‌ترین درسنامه پزشکی فارسی‌زبانان که مقدمه از اشمال بر زندگینامه شخصی و روش تحقیق مؤلف تهی مانده است. این یادکردها در *تحفة‌السعدیه* سبب شده پرتوافکنی دقیقی بر قرن هفتم افکنده شود که نمونه‌اش در قرن ششم و هشتم به بعد نیز فراوان نیست و البته مغرب‌زمینیان هم بدان آگاه شده‌اند. نگارنده این سطور به یاد ندارد نمونه مقدمه‌نویسی این چینی تفصیلی را در دیگر پزشکی‌نامه‌ای دیگری به زبان‌های عربی و فارسی دیده باشد؛

۱. زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰، ص ۱۸۹.

۲. مقدمه مشتمل بر حدیث منتسباً نادرست به پیامبر اسلام (ص) ولی مشهور «العلم علمان علم الادیان و علم الابدان» است. راست آن است این سخن از امام شافعی قرن دومی باشد که هم چون رسول الله نام کاملش محمد بن عبدالله بوده است. به همین سبب به تقریب از میانه قرن ششم به بعد این لغزش انتساب میان اهل قلم خاصه برخی اطباء پدید آمده است. یادکرد این حدیث از سوی هر مؤلف پزشکی نامه‌های قدیم و جدید البته اگر الحاق کاتبان بعدی نبوده باشد یا ذکر آن از سوی مصححان، محققان، مؤلفان و مترجمان امروزی، می‌تواند گواهی بر سطحی بودن دانش و ناپژوهندگی علمی کاربر تلقی شود؛
۳. در روند خوانش متن در می‌یابیم شیرازی از مخطوطه‌های متعدد القانون فی الطب برای تدوین شرح خویش استفاده کرده؛ زیرا پیوسته به اختلاف نسخه‌های ضبط کلمات اشاره نموده و البته به نقادی صحت و سقم گزینه بهینه‌اش پرداخته است. شاید کتابخانه علمی مراغه و نیز تمکن مالی او سبب شده، گنجینه‌ای از انواع نسخه‌های خطی آن را فراهم آورد. گواهی آنکه حس می‌شود نصّ پزشکی نامه شرح‌شونده را سخت مراقبت می‌کند تا مبادا بلغزد با اتهامی نادرست را متوجه بوعلی کند؛
۴. در خوانش تحفة سعیدیه پنداشته می‌شود دو سایه بر سراسر متن سنگینی کرده است: یکی فلسفه مشایی که نماینده آن در ایران در قرن هفتم خواجه طوسی بوده و دیگری تأثیر علم فقه بر ذهن مؤلف که نشانه‌های آن سخت آشکار است. بر سر هم به باورم پاشنه آشیل قطب‌الدین شیرازی تابعیت محض از جهان‌بینی سیناییان ستایی و ناسیناییان ستیزی طوسی است. گرچه در همین کتاب چنان‌که یاد خواهد شد، اقرار کرده استادش از گشودن گره‌های القانون فی الطب عاجز بوده و شیرازی همان‌جا افزوده طب جز حکمت فلسفی است. یعنی به بیان نامستقیم ناتوانی طوسی را در پزشکی‌ورزی عملی و حتی نظری‌اش به شکل ژرف آن در پرده برشمرده است؛

۵. به باورم تحفة سعديه حاصل رصد پيشاپيش بسا شروح شارحان كتاب بوعلى است. يعنى پس از بررسى آنها خواسته در ميدان رقابت مزيت‌ها را در نوشته‌اش جمع گرداند و از ورود نقيصه‌هاى كار قداماء و معاصرانش به اثر علمى‌اش پرهيزد؛
۶. با اين همه در ميانه متن از گزارش‌هاى زنده بالينى و گزارش‌هاى تاريخى زمانه‌اش فراوان نيست. پيكره كتاب هم چون كويرى زمستانى خشك و بى‌روح است. جنبشى به چشم نمى‌خورد؛
۷. در گام روند آغازين قانون‌پژوهى‌اش را ياد کرده و بر حسب تقدم زمانى بهره‌ورى از استادان سه‌گانه‌اش در شيراز عمويش، كيشى و بوشكاني ياد کرده است. يادآور شده كليات قانون را نزد عمويم كه فرمانرواى فرزندگان و پيشواى دانشوران بود آغاز کرده... زان پس به راهبر پژوهشگر و دانشمند ريزنگر حكيم كيشى و داناي دوران شرف‌الدين بوشكاني پيوسته كه از نام‌آوران آموزش‌دهى اين كتاب بوده و پوست را از مغز باز مى‌شناخته‌اند و در گشودن دشواري‌ها و باز نمودن گره‌هاى آن سرمايه اندوخته بوده‌اند. اينكه يزدان در بهشت جاىگاهشان دهد و خاك جاى پايشان باران ريزان كُناد: «فشرعت فى كليات القانون عند عمى سلطان الحكماء مقتدى الفضلاء كمال الدين أبى الخير بن المصلح الكازرونى ثم على الإمام المحقق و الحبر المدقق شمس الملة و الدين محمد بن أحمد الحكيم الكيشيتم على علامة وقته و هو شيخ الكل فى الكل، شرف الدين زكى البوشكاني. فإنهم كانوا مشهورين بتدريس هذا الكتاب و تتميز قشره عن اللباب، متعنين بحل مشكلاته و كشف معضلاته - سقى الله ثراهم و جعل الجنة مثوالم»؛
۸. شيرازى خام‌اندیشه صراحتاً و البته صادقانه به ستايش القانون فى الطب نپرداخته؛ بلکه اشاره کرده كه به سبب اشتغال بر ريزه‌كارى‌هاى فلسفى مآبانه و دقت‌هاى دانشورانه و نكته‌هاى نامأنوس و رازهاى شگفتى‌آور از سخت‌نوشته شده‌ترين پزشكى‌نامه‌هاى دريافت‌شونده و دشوارترين پيماينده همه دوران‌هاست كه ذهن‌هاى مردمان زمانه از درك

آن حیران مانده و نیروهایشان از رسیدن به اوج افلاک آن سست گشته است. این را تعمیم به متقدمان و متأخران داده و یادآور شده هیچ یک از عهده فهم همه متن بر نیامده اند: «لکن لكون الكتاب أصعب الكتب المصنفة في هذه الفن مدرکاً و أضيقتها مسلکاً لإشتماله على اللطائف الحکمیة و الدقائق العلمیة و النکت الغریبة و الأسرار العجیبة التي حارت أذهان أبناء الزمان عن إدراكها و خارت قواهم عن الوصول إلى ذری أفلاکها لأنها نهايات أنظار الأولین من المتقدمین و غایات أفكار الآخريين من المتأخرين لم یکن أحد منهم یخرج عن عهدة جميع الكتاب علی ما یجب و حیث ایست منهم»؛

۹. آنگاه از روی آوری اش به شروح پنجگانه ای یاد کرده که به دستش افتاده است. نخست از فخر رازی نام برده که در کتابش صرفاً به گره گشایی برخی و نه همه نکات اشاره کرده است. وقتی سخن از شرح چهار تن دیگر را به میان آورده، افزوده هر جا فخر رازی سخن، گفته آنها هم لب به گفتار گشوده اند. هر کجا سکوت پیشه کرده، اینان نیز خاموش مانده اند. البته درنگ پذیر است استادانی و شارحانی که نام برده به جز نخجوانی انتساب شهرتشان منسوب به مرزهای ایران امروزی است: «و کذا من الشروح التي وقعت إلى. أما شرح الإمام فخرالدين الرازي فلأنه جرح البعض لا شرح الكل و أما الشروح التي للمقتنفين آثاره من الفضلاء كالإمام قطب الدين المصري و أفضل الدين الخونجی و رفیع الدين الجیلی و نجم الدين النخجوانی فلأنهم مازادوا فيما يتعلّق بشرح الكتاب علی ما ذكره الإمام شيئاً یعباه بل تكلّموا علی ما تكلّم علیه و سکتوا أمّا سکت عنه اللهم إلّا ما هو نزر یسیر لیس له قدر»؛

۱۰. پس از اینکه نتوانسته به دستاویزی سه استاد و پنج شرح مذکور مشکلات ذهنی اش را در *القانون فی الطب* بگشاید، از رویکردش به درگاه طوسی سخن گفته و بیشترین ستایش از میان نامبرده شوندگان مخصوص او کرده است. یادآور شده گرچه برخی پیچیدگی ها را گشوده؛ اما بقیه هم چنان بی پاسخ مانده است. خاطر نشان کرده گرچه

دانستم منطق و فلسفه برای فهم این کتاب کافی است، اما لازم است مفسرش پزشکی پیشه‌ای باشد که کارورزی عملی هم کرده باشد. نکته تأمل‌پذیر ظریف و به باورم کمی شیطنت‌آمیز دیگر اینکه عطف به شافعی بودن شیرازی و مذهب تشیع طوسی به وقت نام بردن از نصیرالدین اشتقاق لفظ نصیریه را به کار برده که اگر با ضمه نون و فتحه صاد خوانده شده شهرتی است که ویژه غالیان خداپندارنده علی بن ابیطالب است که نشان می‌دهد با اعتقادات دینی استادش موافق نبوده است. اگر جز این بود شیرازی به روزگار افزایش غلبه آماری شیعیان از مذهب شافعی روی می‌گردانید که البته چنین نکرد. جالب است در احوال طوسی آورده‌اند، تبارش به جهرود قم می‌رسیده و به جز بافت شیعی این شهر تا قرن اخیر ساکنان منطقه‌ای روستایی معروف به قمرود نیز در میان قمی‌ها مشهور به تعلق فرقه نصیری هستند که در تواریخ محلی دست کم تا روزگار قاجار بدان اشاره شده است. شاید هم ضبط جهرود شکل نادرست قمرود بوده باشد: «توجهت تلقاء مدينة العلم و شطر كعبة و هي الحضرة العلية البهية القدسية و السدة السنينة الزكية الفيلسوفية الأستاذية النصيرية - قدس الله نفسه و روح رمسه - إن حل بعض المنغلق و بقى البعض إذ لا يكفى فى معرفة هذا الكتاب الإحاطة بالقواعد الحكمية بل يجب أن يكون الشخص مع ذلك طبيب النفس ذا دربة و ممارسة بقانون العلاج فى تعديل المزاج»؛

۱۱. پس از نومی‌دی از چهار استاد و تفاسیر پنجگانه به سفرهای علمی خویش اشاره می‌کند که پیش‌تر یاد شد. اینکه در این اقالیم با فلاسفه و پزشکان مباحثه داشته است. حجمی از حقایق از جمع آنها به دستش آمده که هر یکی‌شان به تنهایی واجد آن همه نبوده‌اند: «و باحث مع حکماء هذه الأمصار و أطباء تلك الأقطار و سألتهم عن حقائق تلك المعضلات و استفدت ما كان عندهم من الدقائق حتى إجتمع عندى ما لم یجتمع عند أحد

من الحقائق و كان مع كل هذا الإجتهد و تطاوف البلاد إلى الروم المجهول من الكتاب أكثر من المعلوم»؛

۱۲. از نامه نگاری اش با فرمانروای مصر در ۶۸۱ هـ یاد کرده که نشان می دهد شیرازی در زمینه سیاسی جایگاه معتبری داشته است؛ البته به قرینه شیوه آموزش خواهی پسامرگش در زمان تدوین مقدمه تحفة سعديه در گذشته و اینکه به لطف او از شروح ابن نفیس، سامری و ابن قف آگاه شده است: «إلى أن ترسلت سنة إحدى و ثمانين و ستمائة إلى سلطان مصر - الملك منصور قلاون الألفى الصالحى سقاه الله شأبيب رضوانه و كساه جلابيب غفرانه - فظفرت هناك بثلاثة شروح تامة للكليات. إحداهما لفيلسوف المحقق علاء الدين أبى الحسن على بن أبى الحزم القرشى المعروف بإبن النفيس و الثانى للطبيب الكامل يعقوب بن إسحق السامرى المتطبب و الثالث للطبيب الحاذق أبى الفرج يعقوب بن إسحق المتطبب المسيحى المعروف بإبن القف».

زان پس از دستیابی اش به پاسخ های سامری به پرسش های ابن منفاخ، نقد ابن جمیع اسرائیلی، نقد ابن تلمیذ، عبداللطیف بغدادی و شماری دیگر اشاراتی کرده است؛ بنابراین به جز کسانی که با آنها مباحثه داشته، ولی نامشان نیآورده از چهار استاد حضوری و دوازده شرح و ردیه بهره مند شونده نام برده است: «و ظفرت أيضاً بجوابات السامرى عن سؤالات الطبيب نجم الدين بن المنفاخ على مواضع من الكتاب و أيضاً بتنقيح القانون لهبة الله بن جمیع اليهودى المصرى الذى ردّ فيه على الشيخ و على بعض حواشى العراقية التى كتبها أمين الدولة بن تلميذ على حواشى الكتب و أيضاً بكتاب لبعض الأفاضل و هو الإمام عبداللطيف بن يوسف بن محمد البغدادي ردّ فيه على ابن جمیع فى تنقيح القانون و حيث

طالعت هذه الشروح و غيرهما ممّا ظفرت به انحلّ الباقي من الكتاب بحيث لم يبق فيه موضع إنغلاق و إشكال و لا محلّ قيل و قال».

اما بر سر هم شیرازی از شماری شروح پیش از خود نام نبرده که دانسته نیست از آنها آگاه نشده یا عامداً نخواستہ یادشان کند که البته برخی کم‌برگ‌شمار بوده و برخی هم مخطوطه‌اش تاکنون در زمانه ما گزارش نشده و ظل‌الرحمن هم بیشترشان را در کتابش یاد نکرده است:

یکم. به جز ترجمه قانون منسوب به ابوعمیده جوزجانی که پیش‌تر یاد شد که ظل‌الرحمان در کتابش آن را تفسیر مشکلات قانون نامیده است. ابن‌هیشم قرن پنجمی رساله‌ای به نام فی شرح القانون علی طریق تعلیق داشته که ابن‌ابی‌اصیبعه از آن یاد کرده است؛^۱ دوم. علی بن رضوان مصری قرن پنجمی که البته ممکن است گزارشگرانی هم چون قنوتی در این زمینه لغزیده باشند؛ زیرا ابن‌ابی‌اصیبعه و قفطی آن را یاد نکرده‌اند؛

سوم. ابوالعلاء بن زهر اندلسی که ردیه‌ای بر کتاب بوعلی نوشت. فرزندش هم التیسیر را به عنوان جانشینی برای بخش بیماری‌های آن نوشت که اثبات کند این بخش در قانون ارزش بالینی ندارد؛

چهارم. ابن‌بدوخ قرن ششمی (م ۵۷۵هـ) که حواشی قانون را نوشت؛

پنجم. فریدالدین غیلانی قرن ششمی و معاصر فخرالدین رازی که ردیه‌ای تند بر بخش ادویه مفردہ قانون به زبان عربی نوشت که نگارنده این سطور آن را تصحیح کرده است. در آن از نایادکردی لغزش‌های بوعلی از سوی اسماعیل جرجانی انتقاد کرده و سخت بر جرجانی تاخته است. ظل‌الرحمن از آن آگاه نشده است؛

۱. ابن‌ابی‌اصیبعه، بی‌تا، ص ۵۴۰.

ششم. کمال الدین حمصی قرن هفتمی که تعلیقات بر کلیات قانون را نوشته است؛ هفتم. ردیه‌ای عربی نگاشت بدون یادکرد مؤلف به شکل پرسش و پاسخ که نسخه خطی که آن را تصحیح کردم؛ ولی دانسته نشد از کیست و البته چند برگ شمار بیش نیست که البته در کتاب ظل الرحمان یاد نشده است؛

هشتم. فخرالدین ساعتی خراسانی تبار مقیم دمشق قرن ششمی - هفتمی که حواشی قانون را نوشت. نمونه‌ای از مخطوطه بسیار دشوارخوان آن را واکاوی کردم که در برخی منابع به نادرستی از فخر رازی دانسته شده است؛

نهم. اکمل الدین نخجوانی که از اصحاب جلال الدین محمد بلخی و مقیم قونیه بوده و جز نجم الدین نخجوانی است که شیرازی در مقدمه اشاره کرده است. این طیب هم پزشکی نامه‌ای در موضوع شرح قانون داشته است؛

دهم. شرف الدین رحبی (م ۶۶۷هـ) که شرحی بر کتاب ابن سینا داشته است؛

یازدهم. نجم الدین لبودی (۶۷۰هـ) که کتابش اختصار کلیات قانون نام داشته است؛

دوازدهم. ابو محمد عبدالولی بن قراتکین بن عبدالله (م ۶۲۹هـ) که شارح قانون بر شمرده شده است.^۱ این یکی هم از سوی ظل الرحمان یاد نشده است؛ البته ابن قراتکین نوشته‌ای به نام رده علی فخر رازی فیما أخذ علی ابن سینا نیز داشته است؛^۲

سیزدهم. نفیس بن عوض کرمانی در شرح الاسباب و العلامات از نقادی‌های اسماعیل جرجانی بر ابن سینا یاد کرده است. به ظن قوی یادکرده‌ای او در پزشکی نامه‌های عربی و فارسی اوست.

۱. فلاند الجمان، ۲۰۴/۳-۲۰۵.

۲. همان، ۲۰۳/۴.

۱۳. آنگاه از کارنامه دست‌آمده‌های علمی‌اش در این زمینه که به نوشته خودش کسی تا آن زمان موفق به آن نشده بوده، به کامیابی‌اش در بازشناسی پوسته از مغزه اشاره کرده که سرانجام تصمیم می‌گیرد شرحی بنویسد که از لغزش‌ها تهی باشد و داد معنی را به دست دهد: «و لما اجتمع عندی ما لم یجتمع عند أحد فی العلم ممّا یتعلق بحلّ هذا الكتاب و تمیز ما هو كالقشر عن اللبّاب رأیت أن اشرح له شرحاً یزلّ من اللفظ صعباً و یکشف عن وجه المعانی نقابه غیر مقتصر فیہ علی حلّ الفاظه و توضیح معانیه و تصریح تحلیل ترکیباته و تنقیح مبانیه بل مجتهداً أيضاً فی تقریر قواعد و تحریر معاهده و تبسیر مقاصده و تکتیر فوائد و بسط موجزه و حل ملغزه و تقیید مرسله و تفصیل مجمله و الإشارة إلى أجوبة ما اعترض به کلّ شارح مما لیس فی مسائل الكتاب بقادح و إلى تلقی ما یتوجه منه علیها بالإعتراف مراعیاً فی جمیع ذلك شریطة الإنتصاف و التجنّب عن البغی و الإعتساف»؛

۱۴. زان پس از تاریخ شروع شرح خویش در سال ۶۸۲هـ یاد می‌کند. نکته‌ای که نشان می‌دهد مکاتبه با قلاوون، ارسال کتاب‌های مذکور، خوانش و نقادی و گزارش‌نویسی طی یکسال پایان پذیرفته بوده است. اینکه پس از به کارگیری تمامی توان جسمانی و ذهنی‌اش در این زمینه نمونه‌ای از بخش‌های آماده شده را به اقطار سرزمین‌های مختلف اسلامی ارسال کرده و از خواستاری این دانشمندان برای پایان‌دهی کارش یاد کرده است. از صرف بیست سال عمر برای این پژوهش تا زمان تدوین این مقدمه، دشمنی برخی معاندان، نیز سفرها و دور بودنش از دیارش به عنوان پاسخی برای اتمام زود هنگام آن یاد کرده است: «و علی الجملة شرعت فی تألیف الشرح سنة اثنی و ثمانین و ستمائة و جمعت فیہ ما شدّ و صعب علی سواي حسب ما نهضت به قریحتی و قواي و کتبتہ إلى الأركان شرحاً مبسوطاً کثیراً لسؤال و الجواب طویل الذیول و الأذنب. فانتشر الآفاق و اشتهر فی الأقطار و انتقده ید الإختبار و استحسنته طبع الصغار و الکبار. فمدت علماء الأنصار و حکماء الأقطار أعناق عزائمهم إلى و أكثروا المعاودة علی ملتسمین تنمیم الشرح المذكور علی الخط المسطور».

پیکره تحفة السعدیه پژوهی

از زمان تألیف اولیه القانون فی الطب شاید پژوهش در نقد محتویاتش با خود ابن سینا آغاز شده باشد؛ زیرا به گواهی متن تحفة السعدیه که البته اول بار آن را از زبان نجفقلی حبیبی شنیدم، قطب الدین شیرازی مخطوطه‌ای یافته بوده که در کنار آن حواشی ابن سینا نوشته شده است.

زان پس شاگرد نزدیک و همدمش ابو عبیده جوزجانی به گواهی اسماعیل جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی دست کم بخشی از پزشکی نامه استادش را پارسی گردان نموده که همان جا به لغزش جوزجانی اشاره کرده است.

محمد ایلاقی (۵۳۸/۵۳۶هـ) در نیمه اول قرن پنجم به تهذیب و دسته‌بندی بخش بالینی و درمانی کتاب بوعلی پرداخته است.

اما بر سر هم می‌توان رده‌بندی‌های گوناگونی درباره نوشتارهای پیرا القانون فی الطب به دست داد که قدماء انجام داده بوده‌اند: ترجمه، دسته‌بندی مطالب، ردیه، نقد، شرح، تلخیص، شرح تلخیص، فرهنگ‌واره‌ها و جز آن که البته می‌توانسته شامل بخشی یا همه متن باشد که از جنبه حجمی نیز مفصل، میانه یا مختصر بوده باشد؛ زیرا برخی متن را کاملاً شرح کرده‌اند، هم چون ابن نفیس و حکیم علی گیلانی که البته فی‌المثل ابن نفیس در شرح بخش مفردات فقط چند کلمه گزینش شده را تفسیر کرده و گیلانی شرح تمام مدخل مربوطه و البته دقیق‌تر و مفصل‌ترش را آورده است. برخی هم صرفاً به سبب اهمیت یا دشواری بیشتر بخش کلیات یعنی شرح مجلد اول بسنده کرده بودند، همان قسمتی که عروضی سمرقندی گفته است: «هر که را مجلد اول قانون معلوم باشد از اصول علم طب و کلیات او هیچ بر او پوشیده نماند» هم چون فخر رازی، قطب مصری و قطب الدین شیرازی قطب الدین به شرح بخش تشریح القانون فی الطب نپرداخته و به شروح دیگر به خصوص ابن نفیس ارجاع داده است. نگارنده این سطور برای تدوین این یادداشت‌ها به جز واکاوی مخطوطات تحفة السعدیه در کتابخانه‌ها طی سال‌های ۱۳۷۴ -

۱۳۹۵ش برای یادداشت‌های کنونی از هشت نسخه خطی ایاصوفیه در هشت جزء جمعاً ۱۹۲۶ برگ‌شمار، سنا، چهار نمونه مجلس شورای اسلامی، ملی ایران و سپهسالار استفاده نموده که گزارش فهرست‌وار آن چنین است:

۱. متن اصلی *تحفة سعديه* هم‌چون مقدمه کتاب تراش خورده و ادیبانه نیست؛ بلکه گاه لحنی فقیهانه - محدثانه - واعظانه دارد. به تعبیر امروزیان یادآور تقریرات کلامی آخوندی است. اینکه از روشنی و فصاحت نثر ابوبکر رازی سخت دور شده است. گاه خواننده می‌پندارد در گرداب یا دهلیزهای مباحثات طولانی بی‌سرانجام حجره‌نشینان مدارس قدیمه گرفتار شده است. به باورم شیرازی شیفته دانش فقه بوده است؛ زیرا بارها مستقیماً از فقه به مفهوم مرسوم امروزی نام می‌برد؛

۲. پس از استخراج نام دانشمندان یکصد صفحه اول متن دریافتیم بر سر هم *تحفة سعديه* حاصل به جان هم انداختن و به قول فلاسفه مصارعه نگره‌های چند شارح اصلی است که به تقریب غالب آنها معاصر مؤلف طی یک قرن ششم و هفتم بوده‌اند که به گواهی شیرازی در مقدمه هشت شارحند. در یادکرد اقوال ذیل یک مدخل رعایت ترتیب تقدم زمانی را نیز کرده است. بر حسب رصدی که کرده‌ام بیشتر یادکردها از دهگانه: جالینوس، بوعلی با عنوان شیخ و یادکرد کتاب *الشفاء*، کاتبان مخطوطه‌های بوعلی، فخر رازی با عنوان فاضل شارح و از جمله *الطب الکبیر*، سامری، ابن قف مسیحی، افضل‌الدین خونجی که از جمله فساد قول او را یاد کرده، نجم‌الدین نخجوانی، رفیع‌الدین جیلی و اشاره به توهم‌هایش، ابن منفاخ و فساد یادکردهایش و سرانجام آراء خود قطب‌الدین شیرازی است؛

۳. دیگر یادشوندگان با بسامد کمتر اینانند: ارسطو، فارابی با عنوان شیخ ابونصر یا ابونصر محمد بن طرخان، صاحب *کامل‌الصناعة*، ابوسهل مسیحی، محمد غزالی، ابن جُمیع اسرائیلی، ابن تلمیذ، ابوالعلاء بن زهر اندلسی، ابن هبل، ابن نفیس با عنوان قُرشی، ابوالفرج طیب و اشاره به فی شرح کتاب *الفرق*، صاحب *البصائر*؛

۴. تا آنجا که واکاوی کرده‌ام از کسانی که محتمل بود یادکردی از آنها کرده شود ولی چنین نبود، به جز شارحانی که پیش تر یاد شد اینانند: علی بن ربیع طبری، ابن سرافیون، محمد بن زکریای رازی، ابوالقاسم مقانعی، کشکریا، ابن جزار، زهراوی، ابوریحان بیرونی، ابن بطلان، ابن ابی صادق نیشابوری، محمد ایلاقی، اسماعیل جرجانی، قطب مصری، فریدالدین غیلانی منتقد صریح قانون، نجیب‌الدین سمرقندی. اگر دسترس‌ناپذیری را دستاویز نابهره‌وری ندانیم، به باورم عطف به آنکه شیرازی از آثار رازی به عنوان مأخذ یاد نکرده، ولی به میانجی *اختیارات الحاوی* ابن تلمیذ (م ۵۶۰هـ) اقوالی را آورده، نشان می‌دهد باز هم خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته از فضای حاکم ذهنی - زبانی گسترنده‌شونده رازی ستیزنده سیناستاینده خواجه نصیر طوسی تأثیر پذیرفته بوده است؛
۵. از فخر رازی صراحتاً یاد نکرده و ذیل فاضل شارح از او نام برده است. شاید در زمان تألیف کتابش قاطبه علمای زمانه‌اش دست کم در فضای زیستگاهش میانه‌ای خوش با این دانشمند شک‌شناخت نداشته‌اند. پس نامستقیم از او یاد کرده که گرفتار عواقب سیاسی و دینی آن نشود؛
۶. با آنکه در مقدمه یادآور شده کتابش چکیده اتهامات موضوع تشریح بدن انسان را دارد؛ اما عملاً از آن تهی است. به باورم با یافته شدن شرح تشریح قانون ابن نفیس مصری (م ۶۸۷هـ) از سوی قطب‌الدین شیرازی دست خویش را برای شرح نویسی این بخش بسته یافته است. شاید سببش آن باشد چون ابن نفیس بنا به فضای آزاد فرهنگی - علمی - اجتماعی مصر که امکان کالبدشکافی وجود داشته و عبداللطیف بغدادی (م ۶۲۹هـ) نیز از بهره‌وری جنازه‌های گورستان این شهر در آثارش یاد کرده که چنین شرایطی در اختیار شیرازی در ایران نبوده یا خود نخواسته در مصر هم چنین تجربه‌ای داشته باشد. به همین سبب چون صاحب *تحفة سعديه* فن کالبدشناسی را بهتر از این طبیب مصری نمی‌دانسته، خردمندانه از آن صرف نظر کرده است؛
۷. پنج‌شنبه ۱۳۹۵/۶/۱۸ ش بود که مخطوطه‌ای پزشکی نامه‌ای عربی‌نگار دوپست و هفتاد و پنج برگ شماری در قطع جیبی یافتیم که مؤلفی ناشناخته داشت و نقدی بر *تحفة سعديه* به شمار

می‌آمد. این نخستین و یگانه حاشیه نقادانه‌ای بر این کتاب بود که تا این زمان از آن آگاه شده‌ام.

ارزشمندی‌های تحفة السعدیه پژوهی

۱. منطقاً چون متن به زبان عربی نوشته شده، نیروی محرکه‌ای است که خوانندگان و پژوهندگان ناگزیرند سطح دانش عربی‌دانی و نیز پزشکی کهن خویش را به ارتفاع ذهن قطب‌الدین شیرازی برسانند که البته در خواهند یافت به حکم تخصصی بودن موضوع مشق کوه‌پیمایی‌واره بلکه قله‌واره‌پیمایانه‌ای است؛

۲. راهنمای فهم بهتر مفاهیم مغلق و مبهم *القانون فی الطب* برای کسانی است که می‌خواهند به درک بهتری از محتویات آن داشته باشند، به‌ویژه که تا چند سال پیش نسخه انتقادی مجلد اول پزشکی‌نامه مشهور ابن‌سینا نیز دسترس‌پذیر نبود؛

۳. برای کسانی که قصد تصحیح انتقادی *القانون فی الطب* را داشته باشند از ابزارهایی است که می‌توان به مقدار زیادی در وقت و فسفر دماغ و هزینه صرفه‌جویی کرد. بنابراین امکان ضریب دقت بیشتری به متن تصحیح‌شونده خواهد داد. کاری که به باورم به تقریب نجفقلی حبیبی در ارائه جلد اول آن تا این زمان فروردین ماه ۱۴۰۰ش به کار بسته و سخت هم چون استدلالیان بدان تمکین کرده است؛

۴. هم به دو سبب یاد شده و پساگره‌گشایی گره‌های فروبسته ضرورت همسنجی ترجمه فارسی شادروان عبدالرحمن شرفکندی از *القانون فی الطب* با ویراسته جدید عربی را ضروری می‌نماید؛

۵. مؤلف در مقدمه *تحفة السعدیه* داده‌های ارزشمندی از معیار تحقیق و به‌ویژه شرح یک متن را به دست داده است. درسی برای امروزیان و آیندگان اینکه چه نیکوست صاحب اثر گزارش‌های زنده سالشمارانه زندگی و روش مطالعه و تحقیق خویش را صادقانه و روشنگرانه به دست دهد. از سوی دیگر شیرازی از ارسال اولیه قطعات آماده

شده شرح هر یک از ویراسته‌های سه گانه به اقطار کشورهای اسلامی یاد کرده که اولاً بازتاب آن آزموده شود و برای بخش‌های دیگر به کار بسته شود؛ ثانیاً راه سرقت علمی آن با تثبیت نام قطب‌الدین شیرازی به عنوان شارح فروبسته است. کاری که حدود پانصد پیش از آن به گواهی علی بن ربن طبری برای فردوس/الحکمه نیز انجام شده بوده است؛

۶. برای کسانی که بخواهند هر یک از شروح یادشونده در متن را تصحیح و تحقیق کنند، کمک فراوانی به لغزش زدایی آنها خواهد کرد؛ به‌ویژه نقادی‌های که مؤلف خود یا به نقل از منتقدان دیگر درباره هر یک از شارحان به دست داده است؛

۷. در میانه متن شماری شواهد و نکات یافته شده که برای پژوهشگران دیگر رشته‌ها ارزشمند یافته‌شدنی است. از جمله اشاره به رساله‌ای که یادآور شده در زمانه او مشهور است از آثار ابن سیناست؛ اما به راستی از عمر خیام نیشابوری است. هم‌چنین از رساله‌ای از حنین بن اسحاق یاد کرده که در گزارش احوال در تاریخ علم‌نامه‌هایی هم‌چون تاریخ نگارش‌های عربی دست کم به این نام یاد نشده و البته هم‌هنگام به نقادی آن نیز پرداخته است؛ البته به باورم شاید همان *اسرار الرجال* جالینوس باشد که از سوی حنین بن اسحاق ترجمه شده است: «قلتُ لحنین رسالة فی أمر الرجال یدلُّ أنَّه یزید و ینقض فلکنتب برمتها لاشتمالها علی فوائد... و هذه آخر الرسالة و نقلتها بعبارتها و هی و ان اشتملت علی فوائد لم یخل علی مفاسد و فیها مقدمات واهیه».

نتیجه

درست یا نادرست و به حق یا ناحق *قانون بوعلی*، نماد کتاب‌های طبی در میان زبان‌های قلمروی تمدن اسلامی و ایرانی از پیش از اسلام تاکنون بوده که البته بیشتر عربی و فارسی است. در این میان شرح قطب‌الدین شیرازی مشهور به *تحفة سعیدیه* از جنبه حجم نوشتاری و نیز شیوه تحقیق پیشگام، برجسته‌ترین و مهم‌ترین نماد شروح آن طی ده سده،

درنگ پذیر است. این شیوه نه فقط پیش از شیرازی، بلکه پس از او هم با این ساز و کار پیگیری و تکرار نشده است. به تقریب دست کم پنجاه و دو سال از هفتاد و شش سال عمر مؤلف به گواهی خودش بر سر واکاوی و تدوین آن وقت گذاشته شده و طی بیست و هشت سال آخر زندگی یعنی دقیقاً پنجاه و سه روز مانده به مرگش، صرف ارائه سه ویراسته‌اش کرده که هر یک را در سال‌های ۶۸۲ و ۶۹۸ و ۷۱۰ به پایان برده است. پس کاوش این اثر که می‌تواند برای پزشکان و دیگر شاخه‌های علوم در تمدن اسلامی کاربرد داشته باشد، باید از سوی مراکز علمی و محققان ایران و ایرانی به شکل جدی در دستور کار قرار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن ابی اصیبعه، ابوالعباس احمد. (بی تا)، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، تصحیح نزار رضا، بیروت: دارالمکتب الحیة.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۹۷)، القانون فی الطب، دراسة و تحقیق و تعلیق نجفقلی حبیبی، همدان: بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی سینا.
- بهار، محمد تقی. (۱۳۷۶)، سبک شناسی، تهران: انتشارات مجید.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن. (۱۳۵۵)، ذخیره خوارزمشاهی، نسخه عکسی به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- زرکوب شیرازی، احمد. (۱۳۵۰)، شیرازنامه، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- زهراوی، ابوالقاسم خلف بن عباس. (۱۳۷۴)، جراحی و ابزارهای آن، ترجمه احمد آرام و مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- سزگین، فؤاد. (۱۳۸۰)، تاریخ نگارشیهای عربی، جلد سوم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیرازی، احمد بن محمد. (۱۳۸۳)، تشریح بدن انسان، تصحیح سید حسین رضوی برقی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
- شیرازی، ضیاءالدین. (۱۳۶۷ق)، کشف الاسرار و هتک الاستار، نسخه خطی، کتابخانه مرکز شورای اسلامی.

- شیرازی، قطب‌الدین محمود، تحفة السعدیة، مخطوطه‌های ایاصوفیه، کتابخانه سنا، شماره ۱۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شش ۸۵۰ و ۱۰۶۱ و ۴۷۳۲ و ۶۲۰۴، کتابخانه ملی ایران، سپهسالار.
- طبری، علی بن ربن. (۱۹۲۸م)، فردوس الحکمه، تصحیح محمد زبیر صدیقی، برلین: مطبعه آفتاب.
- ظلّ الرحمن، سید حکیم. (۱۳۸۳)، قانون ابن سینا: شارحان و مترجمان آن، ترجمه سید عبدالقادر هاشمی، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵)، شاهنامه، به کوشش پرویز اتابکی، ۴ جلد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرمانی، نفیس بن عوض. (۱۳۸۷)، شرح الاسباب و العلامات، ۲ جلد، قم: مؤسسه احیاء طبّ طبیعی.
- موصلی، مبارک. (۲۰۰۵م)، قلائد الجمان فی فرائد شعراء هذا الزمان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۶۷)، نقد حال، تهران: انتشارات خوارزمی.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی